

نشر آثار آموزنده و ارزشمند پوهاند عبدالحی حبیبی



همکار گرامی، بناغلی محمد طارق بزگر،

افتخار دارم که با اعتماد و همکاری فرزندان عالیقدر مرحوم پوهاند عبدالحی حبیبی مؤرخ، محقق و دانشمند قدرمند افغان، نشر آثار آموزنده، مستند و با ارزش استاد را در وبسایت ملی دعوت میدیا ۲۴، تقدیم میدارم.

در حقیقت هر سطری از چنین آثار ارزشمندی را که جنبه علمی و آموزشی آن منحصت اوراق تاریخی گرانبهای مادر وطن ما افغانستان امانتت شایسته، به ملت و نسل های آن متعلق می دانیم و با افتخار نشر آن، وجبیه ملی ای را برای مردم خویش بجا می آوریم.

با ممنونیت دوباره از محترمان بناغلو خوشحال و میرویس حبیبی که لطف نموده و «**وورد**» این داشته های تاریخی و فرهنگی را منحصت یک ودیعه ملی در اختیار اینجانب گذاشته اند، نهایت سپاسگزارم. اینک مضمون آموزنده و ارزشمند «**تاراج تاریخ**» که به مناسبت برگزاری «**جشن ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران**» ذریعه پوهاند عبدالحی حبیبی تحریر گردیده است.

تاراج تاریخ

یک محاسبه تاریخی با مدعیان مفاخر بیست و پنج قرنه

در هفته گذشته زمزمه های عجیبی از رادیو های دنیا شنیده شد، که گویا سال دو هزار و پنج صدمین شهنشاهی ایران را جشن گرفتند و با ترتیبات فوق العاده لوکس و پر طمطراق پر مصرفی از کیسه برادران مستمند ایرانی ما که به لقمه نانی احتیاج دارند، چنین اضافه خرچی ها را روا داشتند در حالیکه برای یک ملت فقیر و محتاج و نیازمند به انکشاف چه فرق میکند، اگر تاریخ دو نیم هزار ساله داشته باشد یا صد ساله.

تا جائیکه به مسأله همدردی و اخلاقی تعلق دارد، مردم افغانستان به رفاء و آرامی و سعادت و شادکامی برادران ایرانی خود علاقه مندند، و بنا بران اگر همین مبالغ گزاف به ترقیه حال و رفع نیازمندی های مستمندان آن ملت برادر به خرج می رسید، بهتر بود. به هر صورت چون این یک مسأله داخلی ایشان است جز به جنبه اخلاقی آن کاری نداریم. مسرت و سعادت آن برادران را خواهانیم، ولی نشراتی که در خارج و داخل ایران درین باره بعمل می آید، چیزهایی گفته شد و دعوایایی صورت گرفت که با حیات ملی مردم افغانستان ربطی دارد، و نشنلیزم افغانی مارا به دفاع از خود بر می انگیزاند.

تا جائیکه دیده و شنیده شده است، مدار تمام نشرات و ادعا های طویل و عریض سخنگویان و نویسندگان دستگاه، این جشن خیالی [تاریخ] بود ولی به نام تاریخ داستان هایی جعل کرده اند و حماسیاتی خلق نمودند، که ابداً و اصلاً با واقعیت های تاریخ سازگار نیست. درین تبلیغات غرور آمیز مکرراً شنیده شد که بر تاریخ و جغرافیای تاریخی ما تعرض بعمل آمد، و خاک و بلاد افغانستان در تاریخ جزو شهنشاهی ایران شمرده شد.

ما انکار نداریم که مدتهای زیادی در تاریخ چنین آمده است که این دو ملت تاریخی آسیا در تحت یک نظام سیاسی و بحیث یک مملکت زیسته اند و مشترکاتی نیز داشته اند، ولی اینکه شهنشاهی مردم ایران همواره برین سرزمین ادامه داشته باشد، واقعیت تاریخی نیست و اگر مدتی مردم ایران کنونی بر کشور افغانستان یا یک حصه آن حکم رانده باشند، مدتها نیز چنین بوده، که مرکز شهنشاهی در خاک افغانستان بوده و مردم اینجا تا نهایت عراق و ایران کنونی درفش کامرانی افراشته بودند. پس اگر نویسندگان ایران کنونی به دلیل حکمرانی محدود هخامنشیان و ساسانیان و غیره بر خاک

افغانستان، شهنشاهی دو هزار و پنجمد ساله خود را در ما تثبیت می کنند، ما هم با خود حسابی داریم، و اینک آن برادران گرامی خود را به یک محاسبه تاریخی می کشانیم.

در تاریخ باستانی که در کتب قدیم مردم آریین مانند ویدا و اوستا و کتب پهلوی و سیرالملوک [شاهنامه] آمده، همواره مرکز مدنیت آریایی ها در خاک افغانستان بوده است، مانند بلخ و زرننگ و بلاد مجاری هلمند و هرات و غیره در همین سرزمین های بلخ و رسان و غیره است که مردم این سرزمین ها و شاهان و پهلوانان آن مانند جم، فریدون، قباد، زال، رستم و غیره در همین سرزمین های بلخ و سیستان و زابل و کابل مرکزیت داشته و تلقین مدنیت باستانی و آئین مزدیسنا به ایرانیان کنونی پرداخته اند. پس به اعتبار این دوره باستانی که باید قبل از تاریخ شمرده شود، اجداد همین مردم افغانستان بودند که آئین پندار و کردار نیکو را با اصول مدنیت و شاهی به فارس «ایرانیان کنونی» آموختند، و درفش های شاهی هم از فراز [وهاره] بلخ افراشته شد، نه تهران یا همدان و اصفهان:

نشسته شهنشاه با آفرین بر تخت شهی، بر بلخ گزین

شما به وندیدات کتاب اوستا و شهنامه فردوسی و گرشاسپ نامه اسدی و کتب سیرالملوک عربی رجوع کنید در آن خواهید دید که چگونه ریشه های مدنیت آریین در بلاد افغانستان نشو و نما می کند، و این مردم در بلخ شهر نشین می شوند و از دوره حیات خانه به دوشی و کوچی گری به شهر نشینی می رسند و در تحت نظام شاهی می آیند، و مدنیت و شایستگی را به هر سو می پراگندند. در داستان های این دوره که محل وقوع آن بلخ و کابلستان و زابلستان و مجاری هلمند و سیستان و هرات است، نام های این بلاد چنین مذکور می گردد.

زرنج و همه غور و زابلستان هم از بلخ تا بوم کابلستان

اکنون ما به دوره تاریخی می رسیم که سنین (سنه) و اوقات آن روشن است: **یک:** دولت "ماد" شمال ایران که پایتخت آن هگمتان [همدان] بود نفوذ ایشان در شرق یعنی افغانستان از عصر فده و رئیس ۶۳۳-۶۵۵ ق م و این سلطه آریایی مشترک تا سقوط دولت ماد در حدود [۵۵۰ ق م] دوام دارد که جمله هشتاد سال باشد، جریان کنونی بود، چون مرکز دولت ماد در ایران کنونی بود، ما آنرا به حساب ایشان می گیریم.

دو: خروج کوروش (سیروس) هخامنشی و سلطه او بر تمام افغانستان تا دریای سند از حدود ۵۵۰ ق م آغاز می شود که تا عصر حدود ۴۰۰ ق م به مدت ۱۵۰ سال می رسد. در پایان این دوره است که داریوش سوم پادشاه آخرین دودمان هخامنشی بعد از جنگ کوکمل به دست اسکندر مقدونی

شکست می خورد و بسوس حکمران باختر و برسیتس حاکم رخج (قندهار) او را می کشند (۳۳۰ ق م) و لشکریان اسکندر بدون هیچ مانعی سرزمین ایران را در همین سال اشغال می نمایند و درخت پوسیده شهنشاهی هخامنشی را از بیخ می کنند. سلطه اسکندر در افغانستان با مقاومت های عنیف مردم این سر زمین رو برو شد و این جهانگیر دلاور مدت چهار سال تا (۳۲۶ ق م) در کوهسار ها و وادی های افغانستان به جنگ و دفاع مشغول ماند، درحالیکه از سرزمین ایران کنونی به سرعت برق در مدت چند ماه گذشت.

سه: با درگذشت اسکندر که جنرالان و بازماندگان یونانی او در سر تا سر مملکت مفتوحه او اقتدار یافتند، باز مرکز قدرت و جهانداری همین سرزمین باختر بود، و تا حدود ۱۰۰ ق م مردم افغانستان با سازمان نیمه یونانی و نیمه افغانی خود به آزادی می زیستند و حکمرانان یونانی که با عرف و عادات و کلتور باختری بار آمده بودند، مانند عناصر داخلی تربیت شده در این کشور و در اینجا زندگی کردند و همین جا در بین عناصر قوی نژاد و کلتور افغانی منحل گردیدند. و ایرانیان کنونی که خود هم مادونان مفتوح این سازمان ها بودند ابداً دستی در سر زمین افغانستان نداشتند.

چهار: بعد از انحلال سلطنت مستقل باختر یونانی قبایل ساکه و پارت و پهلوا از همین سر زمین های افغانستان پرچم های پیروزی را به طرف غرب و ایران امروزه بر افراشتند و (اشگ) بلخی بنای شاهنشاهی نیرومند اشکانی را در حدود ۲۴۹ ق م در همین سر زمین گذاشت، و سلطات مختلف این قبایل افغانستان تا آغاز قرن مسیحی از افغانستان بر یک قسمتی از ایران ادامه داشت.

پنج: در حدود ۷۰ ق م قبایل آریایی نژاد کوشانی و بعد از آن یفتلی در افغانستان استقرار یافته و به تشکیل بزرگترین امپراطوری های نیرومند پرداختند که سرحدات آن از حدود مرو و دامغان تا اواسط هند به شمول ماورالنهر می رسید و خلاق مدنیت و هنر و آداب و آئین خاصی بودند، که زاده و پرورده سعی و تفکر و اندیشه مردم همین سرزمین افغانستان بود.

سلطه کوشانی و یفتلی تا اوائل ورود اسلام و حدود ۶۰۰ میلادی مدت شش قرن به اشکال سلطنت های قوی و شهزادگان محلی دوام داشت و درین مدت گاهی فتوحات پادشاهان ساسانی ایران نیز در اراضی افغانستان توسعه یافته بود.

از حدود ۲۳۰ م که دامنه فتوحات اردشیر بابکان تا پشاور در کوشان شهر رسیده بود تا حدود ۳۶۵ م که یفتلیان از شمال هندوکش تا وادی سند و کشمیر رسیدند، مدت یک قرن زمان سلطه ساسانیان پارس بر افغانستان شمرده می شود، که آنهم با جنگ ها و مقاومت های مردم این سرزمین با آن سلطه بیگانه سپری شده است.

بین سال های ۳۵۰ م و ۳۵۸ م قبایل افغانستان با شاپور دوم ساسانی پارس آویزش هایی داشتند تا که سردار بزرگ این قبایل گرمباتس با او صلح کرد و در جنگ با رومن ها پادشاه ساسانی را کمک نمود ولی در همین اوقات پادشاهان بزرگ کیداری در افغانستان با سلطنت اجنبی مقاومت ها داشتند، تا حدی که پادشاه ساسانی پیروز (۴۵۹-۴۸۹) ازدواج خواهر خود را با صلح به پادشاه کیداری افغانستان گنگ خاص پسر کیداره پیشنهاد کرده بود، و پایتخت ایشان کاپیسا و پیشاور بود.

در سنه ۴۲۷ قوای یفتلی افغانستان با بهرام گور ساسانی پارس در آویختند تا اخشوان پادشاه افغانستان به پیروز اول ساسانی (۴۵۷ الی ۴۸۴) شکست داد و طالقان و خراج گزافی از او گرفت و پسرش قباد نزد دولت یفتلی افغانستان به یرغمل گرفته شد.

پیروز سر خود را در سنه ۴۸۴ در جنگ با اخشوان پادشاه افغانستان گذاشت و دخترش بدست همین پادشاه افتاد و دولت ساسانی پارس باج گذار او بود و مارکواریت مستشرق گوید که دولت ایران تا حدود ۵۰۰ م برای ادای باج و خراج به یفتلیان افغانستان برسم الخط کوشانی یفتلی مسکوکاتی را ضرب می کردند، و از صلب اخشوان و بطن دختر پیروز ساسانی به زنی کواذ پادشاه پارس در آمد، چون این پادشاه از طرف مردم پارس خلع شد در سنه ۴۹۹ م به مدت عساکر یفتلی افغانستان واپس به تخت پارس نشانده شد. در خلال این قرون سلطه خاص پادشاهان ساسانی پارس بر افغانستان بیش از یک قرن نیست و ما هم آنرا به حساب می گیریم.

شش: در دوره اسلامی بعد از ۶۵۱ م که پادشاه آخرین ساسانی یزدگرد سوم در آسیاب مرو به اشاره حکمران آن ماهوی سوری بدست آسیا بانی کشته می شود، دوره شاهی ساسانیان با او ختم میگردد، فارس (ایران کنونی) مانند جمله یونانیان به سرعت تام در مقابل فاتحان عرب از بین می رود، ولی مقاومت های مردم افغانستان تا دو صد سال و حدود ۲۰۰ قمری دوام می کند، این مقاومت ها برای حفظ آزادی ملی مردم افغانستان در مقابل سلطه عسکری اعراب بوده و الا سلطه دین اسلام را مردم با طیب خاطر قبول کرده بودند، و در مقابل دین اسلام و قرآن نمی جنگیدند.

در دوره اسلامی همواره مرکز قدرت و سلطنت نزد مردم افغانستان بوده و از اینجا بر اراضی وسیع فارس (ایران کنونی) حکومت رانده اند بدین تفصیل:

الف: حکمرانی طاهریان فوشنج هرات از ۲۰۵ تا ۲۵۹ ق

ب: حکمرانی صفاریان زرنج نیمروز و وادی هلمند از ۲۴۷ تا ۳۹۳ ق

ج: حکمرانی سامانیان بلخی از ۳۷۹ تا ۳۸۹ ق

د: سلطنت غزنویان از غزنه ۳۵۱ تا ۵۸۳ ق

۵: سلطنت غوریان از فیروزکوه غور و هرات و بامیان از حدود ۵۵۰ تا ۶۱۲ ق

در این مدت چهار صد سال همواره مراکز قدرت و حکمرانی در دست مردم افغانستان بود و بعد از آن از ۶۰۰ تا ۸۰۰ ق دوره فتور چنگیزی و ایلخانی است که تمام ایران لگد کوب سواران مغل می گردد، ولی باز هم در افغانستان قوای ملی مانند قبایل پشتون در کوهسار پشتون خوا و پادشاهان کرت در هرات و ملکان نیمروز به مقاومت گرم و سرد خود ادامه داده اند، تا که در ۸۰۷ پادشاه مدنیت دوستی از خاندان تیمور لنگ که (با) ثقافت خراسانی پرورده شده بود، در هرات بر تخت نشست. و بعد ازین تا حدود ۹۲۰ ق سلطنت این دودمان پادشاهان افغانستان از دریای سند تا نهایت ایران کنونی ادامه داشت، و از هرات پایتخت زیبای این دودمان، انوار هنر و فرهنگ و حکمداری و سروری بر سر تا سر قاره آسیا می تافت.

هفت: در حدود ۹۱۶ تا ۱۵۱۰ م که شاه اسمعیل صفوی، شیبانی خان را در جنگ مرو بکشت، افغانستان شمالی و شرقی تا قندهار به بابر و شاهان ازبکیه بلخ تعلق داشت و فقط یک گوشه غربی آن با صفویان اصفهان بود که این سلطه فقط بر نصف غربی افغانستان تا حدود ۱۱۱۵ ق مدت دو قرن ادامه داشت و در سنه ۱۱۱۹ ق با قیام مردانه میرویس خان در قندهار قطع شد و این مرد مدبر و دلیر چندین بار لشکریان متجاوز صفوی را در میدان های قندهار و وادی هلمند از دم تیغ تیز گذرانیده و بعد از وفاتش پسرش شاه محمود هوتک با مردان قندهاری در لمحۀ بصر، به دیوار های پایتخت اصفهان خود را رسانیدند و در سنه ۱۱۳۵ ق گلیم رژیم فرتوت صفویان را از صحنه برچیدند و «در برابر» پادشاه فاتح افغانی (شاه محمود هوتک) به زانو در آمده و نیایش کرد، و تاج شاهی فارس را بدو تقدیم نمود، وهم درین ایام رؤسای ملی ابدالی افغان پرچم پیروزی را بر آسمان هرات بر افراشته بودند.

در یکی از نشرات ایران که به شخص بزرگی از آن مملکت برادر ما منسوب است این حرکت میرویس و شاه محمود فاتح جوان افغان را به تعبیر نادرست (کاروان زنی) یاد کرده اند، آیا وقتی که سلطان محمود از غزنه یا یعقوب صفاری از زرنج یا طاهر از هرات و فوشنج یا غیاث الدین از غور یا سلطان حسین از هرات بر بلاد غربی ممالک وسیع ایشان در عراق آنروز (ایران امروز) لشکر کشی ها می کردند، آنها کاروان زنی بود؟ برادران ایرانی ما باید محاسبه فوق را همواره در تاریخ فراموش نکنند، شما در هفت فقره بالا غور کنید از مدت ۲۴۰۰ سال به این طرف ایام سلطه و قدرت مردم ایران کنونی بر ما چقدر بود؟ و بالعکس مردم این سرزمین بر آنجا چقدر حکم رانده اند؟ اینک ببینید:

سلطه فارسیان (ایرانیان کنونی):

یک: سلطه ماد از همدان ۸۰ سال بر یک قسمت افغانستان.

دو: سلطه هخامنشیان پارس ۱۵۰ سال بر تمام.

سه: سلطه ساسانیان پارس ۱۰۰ سال بر یک قسمت.

چهار: سلطه صفویان اصفهان ۲۰۰ سال فقط بر نصف غربی

جمله ۵۳۰ سال

سلطه مردم افغانستان:

یک: سلطت ساکها، پارتها، پهلوا اشکانیان بر یک قسمت فارس (ایران کنونی) ۲۰۰ سال.

دو: سلطه یفتلی بر یک قسمت پنجاه سال.

سه: دوره اسلامی از طاهریان تا غوریان ۴۰۰ سال بر تمام فارس (ایران کنونی).

چهار: دوره تیموریان هرات بر تمام فارس (ایران کنونی) ۱۰۰ سال.

پنج: سلطه هوتکیان و ابدالیان قندهار و هرات پنجاه سال.

جمله ۸۰۰ سال

با این حساب اگر سلطه شاهان فارس (ایران کنونی) با وقفه ها و خلا ها در طول بیست و سه قرن فقط پنج قرن آنها بر یک قسمت ازین خاک بوده، سلطه هشت قرنه بر آنها با وقفه ها و خلا و تسلسل از ۲۰۰ ق تا حدود ۱۲۰۰ ق ثابت است.

پس ما نمی دانیم که این برادران عزیز چرا این حقایق را فراموش می کنند. اگر ایران وقتی شاهنشاهی داشته و ملت قوی بوده، افغانستان هم شاهنشاهی های متعدد قوی و پیروز در طول تاریخ داشته است و اگر در جوار ما کسی به استناد چنین چیزها بر تاریخ و جغرافیای تاریخی ما تعرض می کند و خاک های کشور ما را جزو کشور دیگر به قلم می دهد، باید بدانند که این محاسبه ها پیش ما هم موجود است، نمی توانیم عظمت شاهنشاهی های کوشانی و یفتلی و صفاری و سامانی و غزنوی و غوری و تیموری هرات و هوتکی و ابدالی قندهار را که از کانون عظمت و اصالت این سرزمین نشو و نما نموده اند فراموش کنیم این یک محاسبه تاریخی بود که ما در رد نشرات و دعاوی کنونی برادران ایرانی نوشتیم، و الا برای ملتی مانند ایران و ملتی مانند افغانستان که سخت نیازمند انکشاف و اصلاح اوضاع حیاتی خویش اند زبینه نخواهد بود که اوقات گران بهای خود را به چنین دعاوی پر هیاهو صرف کنند. امروز هر دو کشور افغان و ایران مرز های مشخصی دارند، وقایع تاریخ

خود را به محیط بیکران ماضی سپرده اند، ما نباید اکنون در آن بیچیم، و تنها به مفاخر گذشته ضیاع وقت و سعی نماییم.

ما مشترکات در تاریخ و فرهنگ هم داریم، آنچه امروز به هرات یا زرنج یا زابل یا کابل تعلق میگیرد، آنرا باید به ما بگذارند و آنچه به طوس و نیشاپور و ری و اصفهان و همدان و کرمان تعلق دارد، مال ایرانیان عزیز است و باید به آنها گذاشته شود.

در دنیای پر جنجال امروز هر دو ملت مشکلاتی داریم، باید در یک فضای دوستی و برادری این مشکلات را از پیش برداریم، ما با حفظ مفاخر نشنلیزم افغانی و تاریخ و سوابق آن و مبارزه مردانه درین راه حاضریم با دوستان همجوار گرامی خود یک زندگی دوستانه و صلحجویانه بسر بریم ، ولی هیچکس را اجازه نخواهیم داد که مفاخر و تاریخ و سوابق ما را غارت نمایند.

پایان